

## پس از خواندن کتابی

سید علی

بدین جهات نمیتوان امیدوار بود که از همه کتابهای مهم نظم و نثر فارسی نسخهای بسیار کهن بدست آورد و چاره جز این نیست که عجله قدیمترین نسخهای هر کتاب را بیابیم و مأخذ چاپهای انتقادی قرار دهیم. البته هیچ تردیدی نیست که این کار را ایرانیان خود باید بکنند، زیرا که خاورشناسان یا همه دانش و احاطه ای که داشته باشند باز چون زبان ما زبان مادری ایشان نیست و ناموس زبان را بدست ندارند بسیار نکات واضح روشن برای ما هست که از نظر ایشان فرار میکنند و ما در نظر نخستین آن می بینیم ولی ایشان پس از اندیشه های بسیار از آن غافل میمانند چنانکه در ضمن کتابهای فارسی که چاپ کرده اند گاهی چیزهای بسیار بدیهی را متوجه نگشته اند.

اینک باید دید که در چاپ کردن این گونه کتابهای قدیم چه روشی را باید در پیش گرفت.

برخی معتقدند که باید کاملاً تابع قدیمترین نسخه بود یعنی کهنترین نسخه را عیناً چاپ کرد و يك نقطه از آن را پس و پیش نکرد و اختلاف نسخ و نسخه بدلتهای را که از نسخهای دیگر فراهم میشود در حاشیه یا در پای صحیفه جای داد. بعضی دیگر معتقدند که باید آن نسخه قدیم را اصلاح کرد و بیاری نسخه های تازه تر در اصلاح آن کوشید یعنی هر نسخه بدلی را که درست تر میباشد در متن گذاشت و عقید بقدمت آن نبود و نسخه های نامعتبر تر را هر چند هم که قدیمتر باشد در حاشیه قید کرد.

این دو رأی مخالف هر يك عیبی دارد: اگر قدیمترین نسخه را کاملاً سند قرار دهیم مسا میشود که در آن نسخه قدیم خطای فاحشی هست و کاتب آن ناظران ترو بی احتیاط تر از نسخه تازه تر بوده است و پیروی کامل از آن سبب میشود که ما خطای مسلمی را بر کرسی بنشاییم و اشتباه کاتبی را که در زمان قدیم تر بوده است رواج دهیم. اگر از سلیقه گروه دوم پیروی کنیم فقط پسند خاطر خود و ذوق خوشتر را مأخذ ترجیح یکی از نسخها قرار دهیم از يك نکته بسیار مهم غافل میشویم و آن اینست که زبان تحولات گوناگون داشته است و يك تلفیق یا اصطلاح یا جمله بندی و حتی در بسیاری از موارد املائی که ما امروز بدان آشنائیم با آنچه در زمان مؤلف معمول بوده است بکلی مغایرت دارد و نسخه برداران بعد قطعاً در عبارات اصل که در زمان ایشان کهن و متروک بوده است تصرف کرده اند چنانکه بذوق و پسند امروز ما نزدیکتر است ولی سبک انشاء واقعی مؤلف آن نیست و بهترین نمونه آن تصرفاتیست که در گلستان و در دیوان حافظ کرده اند که البته بمعمول امروز ما نزدیکتر است ولی کسایکه از زبان حقیقی قرن هفتم و هشتم آگاهند و درین زمینه ممارست دارند میدانند که سعدی و حافظ چنین نمیگفته و چنین نمیشوخته اند و اگر یکی از چاپهای معمولی گلستان یا دیوان حافظ را با چاپهایی که از روی نسخه های معتبر قدیم و دستنویزی آگاهان فن شده است قیاس کنید این نکته بخوبی روشن میشود. پس بهترین راه اینست که هر دو عقیده را با هم توأم کنیم و برای این کار دو شرط را باید بجه آورد: نخست آنکه ناشر هر کتابی باید کاملاً از زبان دوره ای که این کتاب در آن نوشته شده آگاه باشد و همه کتابهای آن دوره را خوانده و در ذهن خود جاداده باشد و اگر آن کتاب نظم است باید مخصوصاً بسبک

چند سالیست که يك بخشانه در کشور ما توجه خاصی و جنبش فراوانی برای چاپ کردن کتابهای باستان دیده میشود. باید اعتراف کرد که نخست خلور شناسان این راه را بما آموخته اند و سپس یکی دو تن از دانشمندان ایرانی که با آنها کار کردند و بروش ایشان پی بردند درین زمینه کوشیدند و نمونه هایی بدان سبک و سیاق بما دادند و نخستین کسیکه از میان ایرانیان این کار بسیار مهم را پیش گرفت آقای محمد فروشی بود. اهمیت این کار در توسعه زبان فارسی و بدست آوردن قواعد صرف و نحوی آن و تحقیقات لغوی و معلوم کردن تاریخ زبان بسیار روشن و هویداست و تردیدی نیست که تا همه آثار نظم و نثر زبانی یا دقیقترین اصول فنی و از روی معتبرترین نسخه هایی که در جهان هست چاپ نشود نمیتوان از قواعد آن زبان و از تحقیقاتیکه باصول نوین در زبانهای زنده میکنند مطمئن بود.

اروپائیان این روش را در ادبیات اهمیت بسیاری میدهند و برای همه کتابهای معتبر زبان خود از نظم و نثر چاپهای مخصوصی دارند که آنها را چاپهای انتقادی اصطلاح کرده اند. یعنی قدیمترین و معتبرترین و درستترین نسخهای هر کتابی را بدست میآورند و آنها را با هم میسنجند و هر نسخه یا روایتی را که معتبرتر و درستتر باشد اساس قرار میدهند و اختلاف نسخه ها یا نسخه بدلها را در پای صحیفه ها نقل میکنند. البته در زبانهای اروپائی این کار بسیار آسان تر از زبان فارسیست زیرا بسیار میشود که نسخه کتابی را بخط نویسنده و مؤلف آن بدست آورد، چه دانسته ادبیات آنها پیش از سید یا چهار صد سال نیست و کتابهای سید چهار صد سال پیش هنوز در جهان هست و کمتر از دست رفته و نابود شده است. شکی نیست که بدین گونه کار بسیار آسان ترست زیرا هیچ دایه ای مهربانتر از مادر نیست و هیچ سندی معتبرتر از خط مؤلف نیست؛ اما زبان ما سابقه هزار و سید ساله و ادبیات ما تاریخ هزار و صد ساله دارد و ما نا امیدیم که روزی نسخهای بخط نویسندگان یا شاعرانی که تا پانصد شصت سال پیش میزیسته اند بدست ما افتد. ناچار بنگانه وسیله اینست که از هر کتابی هر نسخه ای که قدیم تر بدست آید آنرا معتبر شماریم. قدیمترین نسخه خطی کتاب فارسی که بدست ماست نسخه کتاب الانبیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هرویست که کتیبست طر اودوبه مفرده یعنی در خواص داروهائی که با هم ترکیب نکرده اند و این نسخه را اسدی طوسی شاعر معروف قرن پنجم ایران در ماه شوال ۴۴۷ بخط کوفی نوشته است و اینک ۹۱۱ سال درست از عمر آن میگذرد.

پس از آن قدیمترین کتاب فارسی که من از آن آگاهی دارم نسخه ایست در پزشکی بنام هدایة المتعلمین تألیف ابوبکر ربیع بن احمد اخونسی بخاری از شاگردان محمد بن زکریا که آن نسخه بخط نسخ نوشته شده و تاریخ ۴۷۸ دارد یعنی از ۸۸۰ سال پیشست و گویا قدیمترین کتاب فارسیست که بخط نسخ موجود باشد و آن نسخه اکنون در تهران است. گویا از قرن پنجم دیگر نسخه ای درست باشد. پس از آن کتابهای فارسی که در قرن ششم نوشته شده باشد باز بسیار کمیابست و در قرن هفتم نیز چندان فراوان نیست و از قرن هشتم کم کم فراوان تر میشود ولی از قرن نهم بعد بر شماره نسخهای خطی افزوده می گردد.

شعر آن گوینده کلاماً آشنا باشد و جایی که دو نسخه با هم اختلاف داشت بتواند حکم کند و رأی دهد که کدام يك ازین دو نسخه برمانی که این کتاب در آن زمان نوشته شده و بسبکی که خاص آن گوینده بوده است نزدیکتر است. برای نمونه بگو چکرین مثلی که درین زمینه دارم بنده میکنم و آن اینست که در یکی از چاپهای تاریخ بیهقی کلمه قورخانه در متن کتاب دیده میشود و چون مسلم است که این لفظ زودتر از زمان معقول و زودتر از قرن هفتم در زبان فارسی معمول نشده است و در هیچ جای دیگر از تاریخ بیهقی و همه کتابهای نظم و نثر فارسی آن زمان این کلمه نیست و بیهقی خود در تمام کتاب همه جای قورخانه زرادخانه نوشته است باید فوراً حکم کرد که این کلمه را کاتبی در متن آن کتاب وارد کرده است و بی هیچ پروائی باید عبارت را اصلاح کرد. شرط دوم آنست که ناشر کتاب باید بسیار دقیق و بسیار محیط در کار خود باشد و هنگامی که میخواهد کتابی را چاپ کند همه اطراف و جوانب را در نظر بگیرد و از همه جا و همه کس بپرسد. همه نسخهای خطی آن کتاب را بپرسد و بهر بهائی که ممکن شد فراهم کند. چاپهای سابق همه را در پیش چشم بگذارد. هر مطلبی از آن کتاب را که در هر جا نقل کرده اند حاضر داشته باشد. هر اشاره ای که در باب آن شده است بدقت خوانده باشد و گره کار بسیار بیهوده ای کرده و اگر هم اجری داشته باشد باز قطعی نیست و باز دیگران را وادار میکند که بگر او مطمئن نباشند و باز دیگر این کار را از سر بگیرند. برای نمونه کتابی را که اخیراً در طهران چاپ شده است و ایرادهائی بر آن هست درین سطور موضوع انتقاد قرار میدهم تا کسانی که ذوق دشواری برای این گونه کارها دارند راهنمایی در پیش خود داشته باشند. این کتاب بنام تحفة الملوك چندی پیش بدستاری کتابخانه طهران در ۱۱۳ صحیفه چاپ شده است. در چاپ و کفایت آن سلیقه بسیار بگزر رفته ولی در تهیه متن کتاب و حواشی دقیقی که میباشد بگزر نبرده اند. ناشر این کتاب یکی از ایرانیان دانشمندست که اینک در ایران است و چون بنام خود اشعار نداده منجم انتقاد خود را متوجه نام و نشانی نمیکنم. این کتاب یکی از مهمترین کتابهای نثر فارسی قدیمست که در اخلاق عملی بابقول ناشر آن در آداب نوشته شده. مهمترین جنبه این کتاب اینست که يك مقدار بسیار از اشعار که در آثار آنها از چهارم و پنجم ایران را بما میدهد و اشعاری از شاعران بزرگمی که آثار آنها از میان رفته دربر دارد ولی ناشر آن ازین فایده که مهمترین فایده کتابست بکلی غفلت کرده و هیچ رنج نكشیده است که این فایده را در باند آورد. آثار اشعار در باره این کتاب سابقاً مقالاتی در شماره های ۶ و ۷ و ۸ سال اول مجله مهر نوشته ام و ثابت کرده ام که آنچه اشعار بحر متقارب درین کتاب هست از ابوشکور بلخی شاعر بزرگ قرن چهارمست و چون ناشر این کتاب مطلقاً بدان مقالات توجه نکرده و گویا بکلی از آن بیخبر بوده است بهیچ وجه متوجه این نکته بسیار مهم که یکی از بزرگترین غنایم ادبی زبان فارسی و یکی از مهمترین کشفیات در ادبیات قرن چهارم ایرانست نشده و همین جهت اسلاً ندانسته است که نسخهای این کتاب از آنچه او تصور کرده بسیار فراوان ترست. چهارونتها چهار نسخه موزه بریتانیا و لیون و بادلین و اسکندریه سراغ داشته و حال آنکه فقط در تهران تاجائی که من آگاهم سه نسخه دیگر هست. یکی همانکه در آن مقالات توصیف کرده ام بدست منست. دیگر نسخهای که آقای ذکالی بیضائی در طهران دارد و آن هم نزد من اماتست و دیگر نسخهای که آقای صاحب جمع دارد و من ندیده ام ولی یکی دوتن از دانشمندان

این شهر دیده اند و میتوانستند راهنمای ناشر این کتاب شوند. در نتیجه همین غفلتی که ناشر کتاب در رجوع بآن مقالات و تحقیق از همکاران خود در طهران کرده و حتی رنج بخویشتن نداده و دو نسخه بادلین و اسکندریه را هم ندیده است در تعیین تاریخ تألیف کتاب خطای فاحشی کرده و آنرا صد سال تازه تر از آنچه هست دانسته است. منشأ این اشتباه مهم از آنجاست که در نسخه موزه بریتانیا که اساس این چاپ بر آن نهاده شده کاتبی که نسخه اصل را پیش از سال ۷۶۱ نوشته و سپس در سال ۷۶۱ نسخه موزه بریتانیا را از روی آن نوشته اند مطالبی از خود بر اصل کتاب افزوده اند از آن جمله اشاره بقتنه مغول و غلبه آنها بر دربند و خراب کردن مغاره ای که گوید تخت کیخسرو در آن بوده است دارد و ناشر این چاپ تاریخ آنرا در حدود ۶۱۸ معین کرده و از همین جا معلوم کرده است که این کتاب پس از ۶۱۸ تألیف شده و حال آنکه اگر در متدرجات پایان کتاب از حیات سبک انشاء و مطالب و سستی عبارات و غیره دقت میکرد میدانست که از اشعاری که در پایان صحیفه ۱۱۱ نسخه چاپی درج شده است تا پایان کتاب همه الحاقیست و بهترین دلیل آن سستی عباراتست که بهیچ وجه با سبک انشائی سایر عبارات کتاب شباهت و قرابت ندارد و مخصوصاً آن شش بیت شعری که در آغاز این قسمت آمده و نه پیشی که در صحایف ۱۱۲ و ۱۱۳ هست بمنتهی درجه است و کودکانه و یا قافیه شایگان جلی است و ممکن نیست کسی که این کتاب را بدین خوبی نوشته و اشعار بدان روانی و پختگی شاهد آورده باشد کتاب خود را با این عبارات ست و این اشعار گریه بیابان رساند. بالجملة از نسخه خطی من و نسخهای آقای ذکالی معلوم میشود که از جمله بدین پیشی چند که در سطر ۱۶ صحیفه ۱۱۱ نسخه چاپیست تا پایان کتاب هر چه هست الحاقی است و کاتبی که پس از ۶۱۸ نسخه ازین کتاب برداشته آنرا از خود افزوده است و در اصل کتاب پس از جمله «نوسا کن شدی» این بیت بوده است:

چنان رفت دارای گنج از جهان که درویشتر کسی رود همچنان  
و کتاب بهمین بیت خاتمه می یافته است و بییداست که این نیز بهترین

حسین مقطبی است که بتواند برای چنین کتابی آورد.

در هر صورت نتیجه این میشود که تاریخ تألیف این کتاب هم چنانکه در مقالات سابق ثابت کرده بودم تازه تر از اواخر قرن ششم نمی تواند باشد و بهترین گواه اینست که از يك طرف اشعار است که از شعرای بزرگ شاهد آورده و از يك طرف مطالبی تاریخی و نام بزرگانیست که از گفتار آنها نقل کرده است. از حیات اشعار آنچه درین کتاب آمده و میتوان بقراین معلوم کرد یا مؤلف خود بنام گوینده آنها تصریح میکند از رود کیست که از آن جمله چند بیت از کلیله و دمنه اوست و پس از آن از ابوشکور بلخی که ابیات بسیار از آفرین نامه او شاهد آورده و پس از آن از زینفندار راززیست که دو بیت بسیار معروف او را آورده و پس از آن عنصریست که مخصوصاً دو بیت از مثنوی بحر متقارب او نقل کرده است و نیز ابوالسحق جوینی از سرایندگان دوره ساعانی نزدیک بزمان رود کیست وهم از شاهنامه فردوسی ابیاتی چند آورده است و آخرین شاعری که شعر او درین کتاب آمده سنائی غزنوی است که این بیت معروف حدیقه الحقیقه او را شاهد آورده است:

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیرست نفس انسانی

و چون سنائی در نیمه اول قرن ششم میزیسته و در حدود ۵۴۵

در گذشته استیلاست که نویسنده این کتاب پس از آن و در نیمه دوم قرن ششم زندگانی میکرده است. اما از کسانی که در تاریخ معروفند و نام ایشان در این کتاب آمده آخرین کسانی که از آنها نام برده جلال الدین ملکشاہ سلجوقیست که در ۴۶۵ پادشاهی رسید و در ۴۸۵ در گذشت و پس از آن امام الحرمین ابو المعالی عبدالملک جوینی فقیه و دانشمند معروف شافعیست که در ۲۵ ربیع الثانی ۴۷۸ در گذشته است. با این دلایل کلاماً ثابت میشود که نویسنده این کتاب در نیمه دوم قرن ششم بوده و دلیل دیگر اینست که در چهار جای کتاب (صحیفه ۶۰ و صحیفه ۸۸ و صحیفه ۹۲ و ۹۳ از نسخه چاپی) سکه نام از شافعی میرد نام او را با القاب امام معظم و امام اعظم ذکر میکند و از اینجا پیداست که نویسنده این کتاب شافعی مذهب بوده و چون بحیثیت روح دین شافعی در ایران در قرن ششم بوده است باز چنین نتیجه میشود که مؤلف کتاب در همان زمانها میزیسته و چون اکثریت شافعیان ایران در خراسان بوده اند و در آنجا بیشتر آزادی داشته اند معلوم میشود که مؤلف این کتاب از مردم خراسان بوده است. گذشته از این اشتباهی که ناشر کتاب در تعیین تاریخ آن کرده است در متن کتاب و در حواشی آن نیز اشتباهاتی رخ داده که مهمترین آنها را در اینجا یادداشت میکنم:

در صحیفه ۴ سطر ۵ این گونه چاپ شده: «هنرمند از بیبختی از خورد است» و حال آنکه چنین باید باشد: «هنرمند از بیبختی است و هنر بیبختی از خوردست».

در همان صحیفه ۴ بیستی را که در سطر ۱۸ چنین آمده است: کند تکیه افزون چو افزون شود وز آهوی بد پال بیرون شود بدین گونه باید تصحیح کرد:

کند بیکی افزون چو افزون شود وز آهوی بد پاک بیرون شود در صحیفه ۵ سطر ۳ عبارت چنین است: «خرد را بریشانی چشم جای بیاید

کردن» و آنرا بدین گونه باید اصلاح کرد: «خرد را بریشانی چشم بیاید گردیدن».

در صحیفه ۶ سطر ۹ نام حکیم یونانی زشون اکبر چاپ شده و همین اشتباه در صحیفه ۸۷ سطر ۱۰ و سطر ۱۱۰ در سطر ۱۹ «زشون اسفر» آمده است و حال آنکه تصحیح آن سخت آسان بوده و بسیار آشکارست که میبایست زشون

باشد و مسلم است که دو حکیم یونانی را که نخستین آنها را اروپائیان زنون اِله از مردم شهر اِله مینامند و در میان سالهای ۴۹۰ و ۴۸۵ پیش از میلاد در آن شهر

ولادت یافته و یکی از شاگردان پارمنید حکیم معروف بود و مخصوصاً بواسطه اینکه منکر حقیقت حرکت بوده معروفست و دومی را زنون سیتیوم مینامند

زیرا که در شهر سیتیوم بوده و مؤسس مسلک رواقیونست و در پایان قرن چهارم پیش از میلاد میزیسته است در زبان تازی زشون مینامند و برای امتیاز این دو حکیم

نخستین را زشون اکبر و دومی را زشون اسفر نام نهادند. در صحیفه ۷ سطر ۶ «علاشه» نادرست و «علاشه» درست. در صحیفه ۱۴ شعری که در سطر ۱۵

بدینگونه آمده است: اگر علم را بیستی فضل بر بسختی نخستی خردمند خرد پیداست که درست نیست و چنین باید خواند:

اگر علم را بیستی فضل بر بسختی نخستی خردمند خرد یعنی اگر علم را فضیلت بسیار نمیبود خردمند آزاد آنرا نمیبست و در

سده آن بر نمیآمد. در همان صحیفه سطر ۱۶ کلمه شهریان یا شهریان درست نیست و پیداست که باید شهریار باشد. در صحیفه ۱۷ سطر دوم جمله «فرمان سلطان را قنوی علماراست» نادرست و درست آن «فرمان سلطان را قنوی علماراست».

در صحیفه ۲۱ سطر ۱۳ این عبارت «مرد ضعیف با دشمن قوی کوشش کند» باید چنین باشد: «مردم ضعیف که با دشمن قوی بقوت کوشش کند». در صحیفه ۲۲ سطر ۱۳ این بیت:

کز از جهل يك فعل خوب آمدی مرو را ستایشه بستانیدی باید چنین باشد:

کز از جهل يك فعل خوب آیدی مرو را ستایشه بستانیدی در همان صحیفه در سطر ۱۴ «مساعدت» نادرست و «مساعدت» درست.

در صحیفه ۲۶ سطر ۱۶ کلمه «مکنان» نادرست و «مکنان» باید باشد و در نسخه من «م» نوشته شده. در صحیفه ۲۸ سطر ۱۴ تا سطر ۳ صحیفه ۲۹:

سخن گر چه باشد گر انما به تر فرومایه گردد ز کم سایه تر

سخن گر دهان بزرگان رود چو بیکو بود داستانی شود

لکن بد اخشی بر انکشتری ز کمتر بکمتر خرد مشتري

کیاه و رنگ ز مردا گر چه بکسانست ولی ازین بنگین دان بر ندان آن بجوال

وز انکشت شاهان سفالین لکن بد اخشانی آید بچشم لکن

دانایان گفته اند سخن چون نه باندازه خویش گویند از پایه بیفتد. این قسمت را نیز چنین باید درست کرد:

سخن گر چه باشد گر انما به تر فرومایه گردد ز کم پایه تر

سخن گر دهان بزرگان رود چو بیکو بود داستانی بود

لکن بد خشی بر انکشتری ز کمتر بکمتر خرد مشتري

وز انکشت شاهان سفالین لکن بد خشانی آید بچشم کهن

دانایان فرموده اند سخن چون نه باندازه بود گویند از پایه بیفتد. شعر سخن چون نه بر جای گویا شود مر آن پایگه را که جویا شود

و پیداست که شعر قافیه دال که از منجیبک تر مذبت و درست آن اینست: ز مردو کیه سزا گر چه بکسانست ولیک ازین بشکین دان کشتند از آن بجوال

العاقبت و کاتب در میان آن چهار شعر بحر متقارب که از آفرین نامه ابوشکور و بهم پیوسته است بی مورد داخل کرده است. در صحیفه ۳۰ سطر ۵ این بیت:

بر هر سخن باز گویند شود چنان کلب دریا بدریا رسد

بیز درست نیست و چنین باید باشد:

بر هر سخن باز گویند شود چنان کلب دریا بدریا رسد

مروود. در صحیفه ۳۲ سطر ۷ و ۸ این عبارت: «همه مستعارست و چون این قاعده مقرر شد بر دم عاقل لازم باشد» درست نیست و باید چنین باشد: «همه مستعارست و چون این قاعده مستمر و مقرر شد بر مردم عاقل لازم باشد».

در همان صحیفه در سطر ۱۷ «يك ساعته» نادرست و يك ساعت درستست. در همان صحیفه در سطر ۱۹ کلمه «اندوه» نادرست و از وزن شعر خارجست و باید «اند» باشد. در صحیفه ۳۳

مصرع آخر «در دل همه عهد و پیمان تو کلاشت» درست نیست و باید چنین باشد: «در دل همه تخم عهد و پیمان تو کلاشت». در صحیفه ۳۴ سطر ۱۵ این شعر:

شکبیانی و یک مانده بدام به از ناشکیبی رسیدن بکام

نادرست است و باید چنین باشد:

شکبیانی و تشک مانده بدام به از ناشکیبا رسیدن بکام

در صحیفه ۳۶ سطر ۴ و ۵ این جمله: «زبان چون بخواند رسیدن بیش

داده اند و بلیثاس که در کتابهای فارسی و تازی نام میبرند اوست سه آپولونیوس. در صحیفه ۶۰ سطر ۱۸ این مصرع: «هادن خود چنین آمدست» نادرست و چنین باید باشد: «هاده زین خود چنین آمده است». در صحیفه ۶۱ سطر ۷ يك يفت شعرت بدین گونه:

از دوست بهر زخمی افکار نباید شد  
وز یار بهر جوئی بیزار نباید شد  
در همان صحیفه سطر ۱۷ و ۱۸ این عبارت: «نا برنج ناداسته درنماد و کارهای فرجام نگیرد نه انجام» درست نیست و چنین باید باشد: «نا بر هیچ نا دانسته در نماد و کارها را فرجام نگیرد نه انجام». در صحیفه ۶۳ سطر ۴ «یکساعت» نا درست و «یکساعت» درست است. در صحیفه ۶۴ در پایان سطر آخر کلمه «هم» زاید است. در صحیفه ۶۵ سطر ۱۵ عبارت: «عرو غفلت» نا درست و «عرو غفلت» درست است. در صحیفه ۶۶ سطر ۱۲ و پس از آن هر جا که این کلمه هست حسن بوی یا حسن بن بوی قطعاً درستست و حسن بوی بن نوبی خطای فاحشت و بیادست مراد همان رکن الدوله حسن بن بویه است و بویه را در بسیاری از کتابهای فارسی بی‌هاء یعنی بوی نوشته اند. در صحیفه ۶۸ سطر ۱۰ و ۱۱ از میان افتادگی دارد و باید بدینگونه اصلاح کرد: «اول - زبان نگاه داشتیم از دشنام دادن. دوم - هرگز در امر و نهی خوبستن هزل نکندیم. سوم - بوعید و وعد خوبش خلاف نکردم». در صحیفه ۷۰ سطر ۱۰ و ۱۳ که مدت سلطنت ساسانیان را چهار هزار سال نوشته مبالغه شگفتی است و خوب بدینی نیست که مدت پادشاهی این سلسله بحساب درست ۴۲۷ سال بوده است زیرا که از پیش از میلاد تا سال ۲۲۴ میلادی بنای جهانگیری گذاشته آغاز پادشاهی این خاندان ازین سالیت وزد کرد سوم آخرین شهریار ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی کشته شد و پادشاهی ساسانیان درین سال پایان رسید. در صحیفه ۷۱ در سطر ۱۱ و ۱۲ دو بیت بسیار معروف از شاهنامه فردوسی در متن آمده است: فریددست فرخ فرشته بود ز مشک و ز غیر سرشته بود بغداد و هوش یافت او بسکونی تو داد و هوش کن فریدون تونی و شکفتست که نشر کتاب در حاشیه نوشته است: از بوستان سعدیست و حال آنکه این دو بیت از معروفترین اشعار بسیار رایج فردوسیست و بیت ۵۳۲ و ۵۳۳ داستان شحاک از شاهنامه است (شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ - ص ۶۱). در صحیفه ۷۸ سطر ۱۳ این مصرع: «نه هر بار بر تو گذر بر گذرد» نادرست و «نه هر بار بر تو گذر بگذرد» درستست. در صحیفه ۸۰ سطر آخر «گوهر» در قولی که ازین سطر و سطر ۸۱ سطر ۷ کلمه «دل» نادرست و «دل» درستست و درین صورت معنی درستست و چیزی از میان نیفتاده. در صحیفه ۸۲ سطر ۵ در کلمه شتابزدگی ناشر کتاب گویا ایرادی دارد و در پای صحیفه نوشته است: «کذا» و حال آنکه این کلمه در زبان فارسی بسیار رایج و شتابزده و شتابزدگی در نظم و شرمه جا آمده و در درست بودن آن هیچ تردید نیست و شتابزده یعنی عجول و شتابزدگی یعنی عجله و معلوم نیست که چرا ناشر کتاب درین کلمه تردید کرده است. در صحیفه ۸۳ سطر ۱۵ و ۱۶ عبارت: «بختم پیشمائی ماند» نادرست و «بخم پیشمائی است» درستست. در صحیفه ۸۴ سطر ۸ این عبارت: «خواستن یابی که در رسیدگی» نادرست و چنین باید باشد: «خوشی یابی که بگناه رسیدگی». در صحیفه ۸۹ سطر ۱۷ «بکن ییکی» نادرست و «بکن یک» درستست. در صحیفه ۹۱ سطر ۱۹ «بکنیکی» نادرست و «که ییکی» درستست. در صحیفه ۹۲ سطر ۹ این مصرع: «گران بار بر جا بود خوی بد» نادرست است و چنین باید باشد:

خصم برو چه سود صورت نبندد باید چنین باشد: «زبان چون خواهد رسیدن پیش خصم برو چه سود صورت بشدد». در همان صحیفه در سطر ۱۱ نام فنا خسرو خطای بسیار فاحشتست و این خطا در صحیفه ۴۹ سطر ۱۳ و در صحیفه ۷۲ سطر ۷ و در صحیفه ۸۷ سطر ۱۴ و در صحیفه ۸۸ سطر ۱۸ و در صحیفه ۱۰۰ سطر ۱۷ مکرر شده و بیادست که در اصل قباد خسرو بوده است بسباق زبان فارسی که نام پسر را بنام پدر پیوسته میکنند و مراد قباد پسر خسروست یا مراد قباد پادشاه ساسانی پدر او شیروان است و حال آنکه فنا خسرو معرب پناه خسرو نام عضد الدوله دیلمی پادشاه بسیار معروف آل بویه است و تشخیص این دو نام از یکدیگر بسیار آسان است. در همان صحیفه ۳۶ در سطر ۱۰ این مصرع: «گر آرزویک آید ز بخت یک» نا درست و بدین گونه باید باشد: «گر آرزویک آید و بخت یک». در صحیفه ۴۰ سطر ۵ این مصرع: «دو چیز انده از دل بیرون برد» نا درست و چنین باید باشد: «دو چیز از دل اندوه بیرون برد». در صحیفه ۴۱ سطر ۹ این مصرع: «و گرنه بمانی پیاده از دو خر» نیز درست نیست و باید چنین باشد: «پیاده بمانی بود از دو خر». در صحیفه ۴۴ سطر آخر این مصرع: «و آنچه تلخی نیست بر دل تلختر» در نسخه من چنین آمده: «هیچ تلخی نیست بر دل تلختر» و بیادست که در اصل کلمه اول «و ایچ» بمعنی و هیچ بوده که به «و آنچه» تبدیل کرده اند. در صحیفه ۴۶ در سطر ۱۳ و ۱۴ این عبارت: «مباشرت ییکی از اغادی غافل نشود» باید چنین باشد: «مباشرت ییکی از اغادی غافل نشود». در صحیفه ۴۷ سطر اول و دوم این بیت معروف ابوشکور بلخی: ز دشمن گر آید نك یابی شکر گمانبر که زهرست و هرگز نخور باید چنین باشد:

ز دشمن گرایدون که یابی شکر گمان بر که زهرست هرگز نخور

در آن صحیفه سطر ۱۰ این مصرع: «کسیرا که دارد نکهدار خوش» نیز درست نیست و باید چنین خواند: «کسیرا که دارد نکه کار خوش». در صحیفه ۴۹ سطر ۷ این مصرع: «پس آنکه چو خواهی که ترا بشکنی» باید چنین باشد: «پس آنکه که خواهی تو اش بشکنی». در صحیفه ۵۰ سطر ۵ کلمه «چشمش» نا درست و «چشم دشمن» درستست. در صحیفه ۵۳ سطر ۴ این مصرع: «چو دشمن ببیند افتد بکن تو زور» باید چنین باشد: «چو دشمن ببیند او افتد کن تو زور». در صحیفه ۵۶ سطر ۱۳ این عبارت: «فرزند را که پیوسته است». در صحیفه ۵۷ سطر ۲۰ امید دروده» نادرست و «امید در دیده» درستست. در صحیفه ۵۸ سطر ۲۰ کلمه «کوچک» نادرست و درست آن «خرد» است. در صحیفه ۵۹ در سطر ۲ بلیثاس آمده است و در حاشیه آن ناشر کتاب آرا آپولونیوس دانسته و بحروف لاتین آرا آپولونیوس نوشته است و حال آنکه مسلم است که آپولونیوس را نیز از زبان آپولونیوس یا بلیثاس نوشته اند و آنسبکه نام او را در زبان تازی و فارسی بلیثاس مینویسند همان عالم معروف و طبیعیدان مشهور رومیست که نام او در اصل بلیثوس بوده و مؤلف کتاب مشهور تاریخ طبیعی است و در سال ۷۹ میلادی هنگامیکه بفرماندهی کشتیهای جنگی برای دستگیری از مردم شهر هر کولانم و پمپئی در برابر فوران آتش فشان و زور رفته بود در آن واقعه تلف شد و در زبان فرانسه او را پلین مینامند و برای امتیاز از پلین دیگری که برادر زاده او بوده و از سال ۶۲ تا حدود ۱۲۰ میلادی میزیسته و نویسنده مدایح تراژان و منشآت معروف است و او را پلین جوان مینامند این پلین نخستین را پلین قدیم یا پلین طبیعی دان لقب